

نفت و کودتا

دکتر علی بیگدلی*

«گرچه سالهای میدیدی از ماجرای کودتای بیست و هشتم مرداد می‌گذرد و حوادث مهم دیگری آن را کم صدا و کم رنگ ساخته است، اما همچنان رویدادی تعیین کننده و سرنوشت ساز به عنوان واقعه‌ای تاثیرگذار بر دیگر رخدادهای تاریخ معاصر ایران شناخته می‌شود.

در بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲ دولت ملی دکتر مصدق با انجام یک کودتای نظامی از پیش طراحی شده توسط انگلیس و آمریکا، سقوط کرد و شاه جوان و ناتوان ایران بزرگترین مانع استبدادستیز را با کمک استعمار از میان برداشت. این کودتا گرچه با اهداف دوردست سیاسی و ژئوپلیتیک استعمارگران طراحی و اجرا شد، اما مهمترین انگیزه و ریشه‌های آن را می‌توان در بحران نفتی غرب و مطامع نفتی آنان در ایران و منطقه خاورمیانه دانست. بحران نفتی میان ایران و انگلیس که به محرومیت انگلیسیها از تصاحب نفت ایران انجامیده بود، آنها را در موضع انتقامجویی بیرحمانه‌ای انداخت که نتیجه آن به صورت سی و پنج سال حکومت مستبد و خودکامه محمدرضا پهلوی و قرار گرفتن دولت ایران در زمره نوکران سرمایه داران غرب بروز کرد و این وضعیت تا سپیده دم انقلاب اسلامی همچنان باقی بود. ماجراهای بحران نفتی ایران و انگلیس و اصول و معاهداتی که در آن زمان مورد بررسی، تصویب و

اجرا قرار می‌گرفته حکایتی مفصل است که تا رسیدن به افتخار بزرگ ملی شدن نفت گوشه‌ها و زاویه‌های خواندنی بسیاری دارد. یکی از زوایای مهم آن تمایل یافتن مصدق به امریکاییها بود که بر اساس طرح چهارده ماده‌ای ویلسون توانسته بودند وجاهتی در بین ملت‌ها کسب کنند، اما مصدق در کمال ناباوری از امریکاییهای آزادمش رودست خورد و دست آشکار آنها را در باری انگلیسیها برای ساقط کردن دولت خود مشاهده کرد. انگلیس توانست آمریکا را متقاعد سازد که ملی شدن صنعت نفت در ایران و قدرتمند شدن دولت ملی مصدق می‌تواند حیات اقتصادی غرب را به مخاطره اندازد و سایر کشورهای نفت خیز منطقه را نیز به کام آشوب و انقلاب فرو برد. امریکای جوان و قدرتمند به قدری از این موضوع هراسناک شد که از انگلیس هم گامی جلوتر نهاد و خود با تمام قدرت به اجرای کودتای کذایی پرداخت. مصدق در کمال ضعف و تنهایی تازه دریافته بود که جنگ او در نهضت نفت تنها با انگلیس نبود بلکه تمامی امپریالیسم اقتصادی غرب را به مبارزه خوانده بود که نتیجه آن در عمل پیروزی غرب گردید.

مقاله حاضر شما را با بحران نفتی ایران و انگلیس و چگونگی عمده شدن سهم آمریکا در ماجراهای بعدی ایران از طریق دخالت مستقیم در سرنگونی دولت مصدق به خوبی آشنا می‌سازد.

دخالت پیروزمندانه آمریکا در جنگ جهانی دوم و آزادسازی اروپا از تهدید فاشیسم از یک طرف فضای بین‌المللی را برای اعمال سلطه ایالات متحده بر مناسبات جهانی مهیا ساخت و در نتیجه آمریکا به عنوان قدرتمندترین کشور از درون ویرانه‌های جنگ و از لایه‌های انزوای سیاسی خود سر برآورد و از سوی دیگر به دنبال تغییر نظام بین‌المللی حاصل از جنگ، امپریالیسم آمریکا را با دو گونه تهدید جدید روبرو کرد:

۱- برخورد میان امپریالیسم و کمونیسم که تحت عنوان جنگ سرد فضای جهانی را با بی ثباتی مواجه کرد.

۲- رویارویی امپریالیسم اقتصادی با ناسیونالیسم سیاسی یا به عبارت روشن تر جنگ میان سلطه امپریالیستی - منتها در شکل و قالبهای جدید امریکایی به جای الگوهای کهنه انگلیسی - با جنبشهای رهایی بخش ملی یا ناسیونالیستی.

به این ترتیب تاریخ جهان در نیمه دوم قرن بیستم مشحون از تجاوز امپریالیستی و دفاع ناسیونالیستی بود؛ منتها بحران نفتی ایران نخستین تجربه زشت و ننگین آمریکا در این رویارویی به شمار می‌رود؛ چرا که در کودتای بیست و هشتم مرداد سال ۱۳۳۲ در ایران، چهره بشردوستانه آمریکا به عنوان حامی جنبشهای آزادی بخش و استقلال طلبانه (منشور چهارده ماده‌ای ویلسون) به سیمای زشت سلطه گرایانه بدل شد.

اما سوال مقاله این است که نقش کدام یک از دو کشور در کودتا بیشتر بود: انگلیس که در خاورمیانه و ایران به دلیل قدمت حضور امپریالیستی اش یک قدرت سنتی به شمار می‌رفت، یا آمریکا که به عنوان یک قدرت جدید جایگزین بریتانیا شده بود و پس از پیروزی در جنگ جهانی دوم و با تکیه بر توانمندی نظامی اینک با هدف پر کردن خلأ قدرت انگلیس در منطقه پایگاههای جدید اقتصادی (نفتی) را جستجو می‌کرد؟

در واقع مقاله حاضر در پی اثبات این فرضیه است که انگلیس به دلیل تسلط بر شبکه گسترده مناسبات سیاسی، اقتصادی، نظامی و مذهبی با محافل قدرت در ایران - که آمریکا فاقد چنین امتیازی بود - زمینه و شرایط کلی کودتا را فراهم کرد و صرفاً بخش عملیاتی آن را بر عهده ایالات متحده گذاشت؛ ضمن آن که تجربه کودتاها و دخالت‌های نظامی بعدی آمریکا - از جمله کودتاها در آمریکای لاتین و جنگ کره - نیز ثابت کرد که این کشور برای دستیابی به منافع

دکتر مصدق در دادگاه (پس از کودتای ۲۸ مرداد)



امپریالیستی خود مستقیماً به حضور نظامی اقدام می‌کند. اما بریتانیا در چنین مواقعی عمدتاً از نیروهای محلی بهره می‌گرفت. علاوه بر این، طبق یک سنت سیاسی، مرکز اطلاعات آمریکا (سیا) هر دودهم اسناد محرمانه دولتی را از طبقه‌بندی خارج و منتشر می‌سازد و از جمله در این میان اسناد مربوط به کودتای ۱۹۵۲ گواتمالا به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد آمریکا در این کودتا نقش مستقیم داشته است. اما در مورد کودتای بیست‌وهشتم مرداد ۱۳۳۲/۱۷ اوت ۱۹۵۳ شبکه اطلاعاتی و دستگاه دیپلماسی آمریکا تاکنون به انتشار کامل اسناد مربوط به این رویداد اقدام نکرده. در حالی که بریتانیا بارها اسناد دخالت خود در کودتای بیست‌وهشتم مرداد را در قالب خاطره‌نویسی مقامات مسئول در این واقعه منتشر نموده است.

مقامات عالی‌رتبه سیا در سال ۱۹۹۰ پس از سقوط دیوار برلین و فروپاشی اتحاد شوروی (۱۹۹۱) اعلام کردند که پرونده کودتای ایران در سال ۱۹۶۰ به‌طرز نامعلومی ناپدید شده است.^۱ گرچه کودتای بیست‌وهشتم مرداد در اوج یخبندان جنگ سرد شکل گرفت و این جنگ بر بحران نفتی میان ایران و انگلیس سایه افکند و مقامات آمریکایی ظاهراً علت عقلی اقدام به کودتا را ناشی از نگرانی غرب از غلبیدن ایران به دامن کمونیسم اعلام کردند. اما بعداً مشخص شد که کودتا محصول یک توافق و ائتلاف پنهانی میان امپریالیسم و کمونیسم بوده است. در واقع استالین یک نقش دوگانه را در جریان زمینه‌سازی برای کودتا ایفا کرده است. او از یک طرف برای نشان دادن حضور و حساسیت خود نسبت به آنچه در ایران تحت عنوان بحران نفتی می‌گذشت، از حزب توده حمایت می‌کرد و این حزب ظاهراً در راستای جلب آراء مردم در حمایت از سیاستهای عمومی دکتر مصدق به فعالیت می‌پرداخت. اما از سوی دیگر شوروی تحت رهبری استالین به جمع تحریم‌کنندگان نفت ایران پیوست. بنابراین گرچه آمریکا کارفرمای پروژه کودتا و انگلیس مقاطعه‌کار آن بود، اما سهم قدرتهای دیگر و از جمله شوروی را نیز نباید در این رویداد فراموش کرد؛ چنان‌که حتی فرانسه نیز در کنسرسیوم به یک سهم چهارده درصدی دست یافت و همین می‌تواند بر برخی مسائل پشت پرده دلالت داشته باشد.

بحران نفت

در حقیقت ریشه کودتا را باید در پدیده بحران نفتی یا در وقایع مربوط به زمانی جستجو کرد که مجلس شورای ملی در سال ۱۳۲۷ پیشنهاد مطرح شده از سوی شوروی در سال ۱۳۲۴ برای کسب امتیاز نفتی در استانهای شمالی ایران را به تحریک انگلیس و آمریکا رد کرد. در واقع قوام‌السلطنه تصمیم

داشت با کمک به ورود آمریکا به صحنه سیاست ایران به‌عنوان نیروی سوم، انحصار سنتی رقابت انگلیس و شوروی را در ایران بشکنند و به همین خاطر بود که وی در یک مانور سیاسی، امتیاز نفت شمال را به آمریکاییها واگذار کرد.

پس از این رخداد، وزارت انرژی انگلیس با دستیاچگی به وزارت خارجه آن کشور هشدار داد که نقطه قوت بریتانیا در واقع از آنجاشی می‌شود که این کشور در سراسر جهان امتیازاتی دارد. توسعه میادین نفتی را شخصاً انجام می‌دهد و ضمناً توزیع و اداره نفت را در کنترل دارد. حال اگر کشورهای دیگر - آمریکا و شوروی - بخواهند منابع نفتی خود را توسعه دهند این مساله به تضعیف موقعیت بریتانیا منجر خواهد شد؛ به‌علاوه، اگر ایران میادین نفتی خود را در شمال کشور توسعه دهد، طولی نخواهد کشید که این کار را در جنوب نیز تکرار خواهد کرد و لذا دولت بریتانیا باید از ورود کشورهای دیگر به بازار نفتی ایران جلوگیری کند. این در حالی بود که از یک طرف به پیشنهاد مجلس ایران، الحاقیه موافقتنامه ۱۹۳۳ ایران با شرکت نفت انگلیس و ایران رد شد و از سوی دیگر در سال ۱۳۳۸ که بحران و جنگ نفت میان انگلیس، آمریکا و شوروی برای کسب امتیاز نفتی از ایران به اوج خود رسیده بود، مبارزات مجلس به رهبری دکتر مصدق به منظور منع واگذاری امتیاز جدید و احقاق حقوق ملت ایران شکل گرفت.^۲

مذاکرات مربوط به موافقتنامه الحاقی ۱۹۳۳ که در خفا انجام می‌شد، سهم ناچیزی را به ایران اختصاص داد. پیشنهاد این بود که حق الامتیاز ایران از چهار شلینگ به شش شلینگ در هر تن افزایش یابد و سهم ایران از سود شرکت نیز از هفده درصد به بیست و چهار درصد بالغ شود. اما ایران به موافقتنامه آمریکا - ونزولا استناد کرده و سهم پنجاه - پنجاه را درخواست نمود.

نخست‌وزیری دکتر مصدق

ماکس گورنبرگ از کارشناسان برجسته نفتی و مدیر اجرایی کمپانی استاندارد اوپل در بحبوحه بحران نفتی ایران و انگلیس به تهران آمد. در واقع او بود که به دولت ایران توصیه کرد موافقتنامه الحاقی را رد کند و ایران را به پی‌گیری اصل پنجاه - پنجاه تشویق کرد. گورنبرگ معتقد بود که انگلیس پیشنهاد جدید خود را عمداً نامفهوم و پیچیده به ایران ارائه داده تا هیچ‌کس به‌درستی متوجه کم و کیف آن نشود.

دولت بریتانیا شدیداً با پیشنهاد بالمناصفه (پنجاه - پنجاه) مخالف بود؛ چنان‌که سفیر این کشور در تهران در ملاقات با نخست‌وزیر، محمد ساعد، دولت ایران را به حریم و طماع بودن متهم کرد. اظهارات ماکس

گورنبرگ در واقع نوعی حمایت غیرمستقیم آمریکا از دامن زدن به بحران نفتی میان ایران و انگلیس بود. اما در آن زمان هنوز هیچ‌کس باور نمی‌کرد که مجلس شورای ملی به‌زودی اصل ملی‌شدن صنعت نفت را مطرح و تصویب کند.^۳ دکتر مصدق در تاریخ نوزدهم آذر ۱۳۲۹ به‌عنوان رئیس کمیسیون نفت طی گزارشی به مجلس اعلام کرد که قرارداد الحاقی ساعد - گس (گس - گلشانیان) برای استیفای حقوق ایران کافی نیست. در جلسه بیست‌وششم آذرماه وی طی نطقی پیرامون محاسن ملی‌شدن نفت، پیشنهادی را به امضاء یازده نفر از نمایندگان، درباره ملی‌شدن نفت به رئیس مجلس ارائه داد اما این پیشنهاد به دلیل نرسیدن امضاء به حد نصاب قانونی در مجلس مطرح نگردید. بالاخره پس از فشار نمایندگان به دولت و برگزاری تظاهرات بزرگی در میدان بهارستان (هشتم دیماه ۱۳۲۹)، مجلس در بیست‌ویکم دی‌ماه طرحی را به امضاء چهل نماینده تصویب کرد که مطابق آن کمیسیون نفت به دولت دو ماه فرصت می‌داد تا رویه خود را در زمینه حل مساله نفت تعیین و اعلام کند. این طرح به پیشنهاد دکتر مصدق و با امضاء نمایندگان عضو جبهه ملی تهیه شده بود. رئیس دولت در این موقع سپهبد علی‌رزم‌آرا بود که یک‌بار به هنگام استیضاحش در خصوص نفت (بیست مهر ۱۳۲۹) به‌صراحت با قرارداد الحاقی اعلام موافقت کرده بود.

پس از به‌اجراء آمدن اصل تصنیف میان عربستان سعودی و شرکت نفت آمریکایی آرامکو،^۴ شرکت در مذاکره با رزم‌آرا موافقت خود را با همین اصل در مورد نفت ایران اعلام کرد. اما نخست‌وزیر وقت ایران هیچ‌گاه این پیشنهاد را به اطلاع مجلس نرساند؛ و اگر به چنین امر مهمی اقدام کرده بود، به احتمال زیاد مسیر مبارزات تغییر می‌کرد.^۵ احتمالاً رزم‌آرا تحت تاثیر القائلات آمریکا به این پنهانکاری مهم دست زده بود؛ زیرا در صورت به‌اجراء آمدن اصل تصنیف، دکتر مصدق احتمالاً از سوی محافل داخلی نیز برای پذیرش آن تحت فشار قرار می‌گرفت. به‌هر حال اگر هم فرض شود که دکتر مصدق از اصل پیشنهادی پنجاه - پنجاه انگلیس اطلاع داشته است. اولاً بریتانیا هیچ‌گاه این اصل را به‌طور رسمی به مجلس و دولت پیشنهاد نکرد و ثانیاً اگر هم پیشنهاد می‌کرد، دکتر مصدق به حد ایده‌آلی طرح ملی‌شدن صنعت نفت یعنی به اصل استیفای حقوق ملت ایران در راستای اثبات و استحکام حاکمیت ملی پایبند بود. اما در همان زمان برخی اظهار می‌کردند که اصل تصنیف، یک اصل قابل قبول و نسبتاً عادلانه است که موارد مشابه آن در عربستان و ونزولا از سوی آمریکا به اجرا درآمده است؛ یعنی در واقع به مبارزه مرحله‌به‌مرحله اعتقاد داشتند؛ یعنی همان کاری که زغلول پاشا، رهبر

ناسیونالیست مصر، از فردای جنگ جهانی اول برای کسب استقلال کشورش به اجرا گذاشت و در نتیجه این تلاشها کشور مصر توانست در سال ۱۹۳۶ م. به استقلال نسبتاً کاملی نیز دست یابد.^۷

به‌رحال، سیاستهای یک‌جانبه‌گرایانه سپهبد رزم‌آرا سرانجام به ترور او در روز شانزدهم اسفند ۱۳۲۹ در مسجد شاه به ضرب گلوله خلیل طهماسبی منجر شد. پس از او، موقتا خلیل فهیمی به کفالت نخست‌وزیری منصوب گشت اما پنج روز بعد، به پیشنهاد مجلسین، فرمان نخست‌وزیری به نام حسین علا صادر گردید.

همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، کمیسیون نفت به دولت دو ماه فرصت داد تا رویه، روش و وظیفه خود را در خصوص مساله نفت با حفظ حقوق عمومی تعیین کند. کمیسیون که در واقع واسطه مذاکره میان دولت و مجلس بود، در روز هفدهم اسفند ۱۳۲۹ گزارشی را به شرح زیر به اتفاق آرا تصویب و به مجلس تقدیم کرد:

«باتوجه به استقبال هموطنان از اصل پیشنهاد ملی‌شدن صنعت نفت و نظر به اهمیت موضوع در خصوص مطالعه و بررسی جنبه‌های مثبت سیاسی - اقتصادی و حقوقی آن، کمیسیون از مجلس تقاضای دو ماه تمدید زمان دارد. بنابراین ماده واحده را با قید دو فوریت برای تصویب تقدیم مجلس شورای ملی می‌کند.

ماده واحده - مجلس تصمصیم مورخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۷ کمیسیون نفت را تایید و با تمدید مدت موافقت می‌نماید.

تبصره یک - کمیسیون مجاز است از کارشناسان داخلی و خارجی در صورت لزوم دعوت نماید.

تبصره دو - آقایان نمایندگان حق دارند تا پانزده روز بعد از تشکیل کمیسیون حق حضور داشته باشند»
ماده واحده فوق در تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۲۹ عیناً به تصویب مجلس سنا نیز رسید و به‌این ترتیب اصل ملی‌شدن نفت به‌صورت قانون از تصویب مجلس گذشت و از این تاریخ مبارزات حق طلبانه ملت ایران جنبه اجرایی یافت. پس‌ازاین بود که یادداشت‌های اعتراض‌آمیز و حتی تهدیدآمیز دولت بریتانیا خطاب به دولت ایران آغاز گردید. از فروردین ۱۳۳۰ کم‌کاری و اعتصاب در مناطق نفتی جنوب شروع شد و حتی برای جلوگیری از شورش و خرابکاری مدتی نیز در این مناطق حکومت نظامی برقرار گردید.

در ششم اردیبهشت ۱۳۳۰، مجلس پیشنهاد تشکیل هیاتی مختلط و مرکب از پنج نماینده مجلس شورا، پنج نماینده مجلس سنا و وزیر دارایی یا قائم‌مقام او را تصویب کرد. اهم وظایف هیات مختلط عبارت بود از: خلع ید از شرکت نفت انگلیس و ایران، تشکیل شرکت ملی نفت و جایگزین کردن نیروهای

ایرانی به جای کارکنان خارجی. در همان روزی که این پیشنهاد به تصویب رسید، حسین علا با این ادعا که قوه مقننه در حوزه وظایف قوه مجریه دخالت کرده است، استعفا داد.

روز بعد مجلس، به پشتوانه هفتادونه‌نفر از صد نماینده، نسبت به نخست‌وزیری دکتر مصدق اظهار تمایل نمود اما مصدق قبول این مسئولیت را به تصویب قانون نه‌ماده‌ای (قانون خلع ید) مشروط کرد. بنابراین مجلس شورا قانون موردنظر را تصویب و آن را به مجلس سنا فرستاد که با اتخاذ حدنصاب رای بالا مورد موافقت قرار گرفت و سرانجام در روز سیزدهم اردیبهشت دکتر مصدق کلیتاً خود را معرفی کرد. مصدق به هنگام معرفی کابینه‌اش، مهمترین اهداف خود را در چارچوب دو هدف به اطلاع مجلس شورای ملی رساند: ۱. اجرای قانون ملی‌شدن صنعت نفت در سراسر کشور و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت اقتصادی کشور و فراهم‌نمودن موجبات رفاه و آسایش عمومی. ۲. اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداری‌ها.

سیاست ملی‌شدن صنعت نفت و خلع ید از

ثابت کند که اولاً شورا صلاحیت رسیدگی به اختلاف میان ایران و کمپانی را ندارد و ثانیاً از آنجا که طرف قرارداد ایران کمپانی است، در واقع دولت انگلیس نیز اصلاً حق دخالت در این مساله را ندارد. هیات همچنین قصد داشت انتظار و آرزوی مشروع ملت ایران را که می‌خواست به استقلال سیاسی - اقتصادی خود دست یابد و عواید نفت را صرف رفاه، آسایش و سعادت ملی کند به اطلاع اعضاء شورا برساند.

در این سفر، ترومن، واضع تئوری بازدارندگی و مهار کمونیسم، از دکتر مصدق به‌عنوان یک اشراف‌زاده دموکرات و ضدکمونیست استقبال شایسته‌ای کرد. هدف ترومن این بود که ضمن تایید قانون ملی‌شدن صنعت نفت به‌عنوان تجلی اراده و حاکمیت ملی، اصل پنجاه - پنجاه را برای خاتمه‌دادن به بحران نفتی به اجرا درآورد. در واقع او معتقد بود که ادامه مبارزه و بحران می‌تواند موجبات تحریک نظامی انگلیس در ایران و در نتیجه تضعیف محبوبیت نخست‌وزیر و ازسوی دیگر زمینه تقویت حزب توده و افتادن ایران به دامان شوروی را فراهم کند. بنابراین ترومن در ملاقات با دکتر مصدق

■ ■ ■ طرح ترساندن ایالات‌متحده از گسترش نفوذ کمونیستها

در ایران و نیز لجاجت دکتر مصدق مبنی بر رد هرگونه پیشنهادی که از سوی امریکا برای حل مساله ارائه می‌شد، رفته‌رفته ایالات‌متحده را نیز به مواضع بریتانیا نزدیک کرد

مراکز تحقیقات کمپوز علوم سردی

کوشش کرد به مباحث کلی در حل بحران بپردازد؛ زیرا در صورت پرداختن به موضوعات جزئی سررشته بحث به دست مصدق می‌افتاد. ترومن همچنین تمعداً کوشش می‌کرد نسبت به مساله با بی‌علاقگی و بی‌تفاوتی اظهار نظر کند.

همچنین در این سفر دکتر مصدق از ایالات‌متحده تقاضای وام کرد و دولت امریکا نیز تصمصیم گرفت مبلغی معادل بیست‌وسه میلیون دلار را به‌عنوان کمک اصل چهارم در سال ۱۹۵۲ به‌منظور اجرای پروژه‌های عمرانی در اختیار ایران بگذارد؛ که البته هیچ‌وقت پرداخت نشد.

دکتر مصدق در بازگشت از امریکا در گزارشی به مجلس اعلام کرد که انگلستان موضوع را به وقت کشی می‌گذراند تا کابینه محافظه‌کاران به رهبری چرچیل جای دولت کارگری را که با ایران رفتار ملایمتری داشته است بگیرد؛ و این چنین هم شد. دولت انگلیس از همین زمان توطئه‌چینی‌هایی را در داخل ایران شروع کرد و لذا دولت ایران در یک اقدام به‌موقع دستور داد سفارت و کنسولگریهای بریتانیا در سراسر کشور تعطیل شود و لذا انگلیس

انگلیس در میان مردم شور و شوق فراوانی را به‌وجود آورد که در واقع به معنای حمایت از نخست‌وزیری دکتر مصدق نیز بود. در حقیقت مصدق اولین نخست‌وزیری بود که با حمایت و رضایت مردم و با برخورداری از پشتوانه قاطع مجلس بر سر کار می‌آمد.

مصدق، امریکا، شورای امنیت

دولت انگلیس علیه قانون ملی‌شدن نفت و اخراج سیصدوپنجاه نفر از کارکنان خود، علیه ایران به شورای امنیت شکایت کرد و ضمناً اعلام کرد که حق مداخله نظامی را نیز برای خود محفوظ می‌داند. شوروی و یوگسلاوی تصمصیم‌گیری درباره ملی‌شدن نفت و چگونگی اقامت اتباع خارجی را در حوزه صلاحیت ایران دانستند اما علیرغم این مخالفت‌های پراکنده برخی از اعضاء شورای امنیت، موضوع در دستور کار شورا قرار گرفت.

در روز چهاردهم مهرماه ۱۳۳۰ نخست‌وزیر وقت ایران به همراه چهارتن دیگر (متین‌دفتری، اللهیار صالح، بیات، دکتر شایگان) به نیویورک رفت. هیات ایرانی وظیفه داشت در شورای امنیت این مساله را



مجبور شد سفیر خود را به لندن احضار کند. دولت انگلیس پس از درک جدی بودن دولت ایران در اجرای قانون ملی شدن و حمایت توده‌های عظیم مردمی از این مساله و بی‌علاقگی ظاهری امریکا به حل بحران، تصمیم گرفت به‌هرنحوی زمینه داخلی و خارجی سقوط دکتر مصدق را فراهم آورد و لذا برای رسیدن به این هدف، دوره‌ها در پیش گرفت: ۱- برقراری رابطه با کانونهای قدرت داخلی از جمله ارتش، بازار، ایلات و عشایر و دربار ۲- سعی در همسوز کردن امریکا با انگلیس. دولت بریتانیا به منظور نزدیک کردن امریکا با اقدام به برخی تحریکات در داخل ایران سعی می‌کرد حزب توده را هرروز قدرتمندتر از پیش نشان دهد تا مساله برای امریکا طوری جلوه کند که انگار این حزب در میان توده‌های شهری به تدریج به جایگاه وسیعتری دست می‌یابد.^۸ سرانجام طرح ترساندن ایالات متحده از گسترش نفوذ کمونیستها در ایران و نیز لجاجت دکتر مصدق مبنی بر رد هرگونه پیشنهادی که از سوی امریکا برای حل مساله ارائه می‌شد، رفته‌رفته ایالات متحده را نیز به مواضع بریتانیا نزدیک کرد.

موضوع دیگری که واشنگتن را به لندن نزدیکتر ساخت، هشدار انگلستان بود که اعتقاد داشت امنیت جهان آزاد به مقادیر عظیم نفت خاورمیانه نیازمند است. بنابراین اگر جنبش ملی‌گرایان در ایران با موفقیت همراه شود و این گرایش به عربستان، عراق و

سایر کشورها نیز سرایت کند، آن‌گاه کل ساختار و نیز توانایی غرب را در دفاع از منابع نفت مختل خواهد کرد. در واقع خود امریکاییها قبل از بریتانیا به این موضوع پی برده بودند؛ اما هدف اصلی امریکا این بود که انحصار بهره‌برداری از منابع نفتی ایران و سپس عراق را از چنگ بریتانیا خارج کند. از سوی دیگر ترومن به دلیل دیدگاههای دموکرات منشانه‌اش نمی‌خواست که ایالات متحده را رسماً به این بازی خطرناک وارد کند؛ زیرا از یک طرف نیز پیش‌بینی می‌شد که طولانی شدن جنگ و جدال میان طرفین (ایران و انگلیس) در نهایت باعث خسته شدن هر دو طرف خواهد شد و لذا سرانجام نقش داوری به هر حال به امریکا واگذار خواهد گردید.

از سوی دیگر انگلستان سعی می‌کرد با گسترش دادن به حوزه‌های توطئه در داخل ایران، زمینه را برای دکتر مصدق تنگ و یاس‌آور کند؛ زیرا استراتژی بلندمدت و اعلام‌نشده انگلیس در واقع بر این مبنا قرار گرفته بود که هرطور شده کنترل خود بر نفت ایران را همچنان حفظ کند؛ چنان‌که حتی فرانسیس شفر، سفیر وقت بریتانیا در تهران، نیز به‌طور غیررسمی خطاب به ایران اعلام کرد که لندن حاضر است برای باقی‌ماندن کنترل نفت در دست خود الگوی شصت - چهل را به جای پنجاه - پنجاه بپذیرد و وزارت خزانه‌داری انگلیس به سفیر اجازه داده بود که در مذاکرات خود با مقامات ایرانی در

برخی موارد حاشیه‌ای از قبیل افزایش سود سالیانه و کاهش مالیات به ایران امتیاز دهد اما در خصوص آنچه به مساله حیاتی «کنترل» مربوط می‌شود، هیچ نرمشی از خود نشان ندهد.

ایدن، وزیر امور خارجه انگلیس، به آچسن، وزیر امور خارجه امریکا، اطمینان داده بود که مصدق بر یک موج موقت سوار شده و مدت زیادی دوام نخواهد آورد. در همین مذاکرات انگلیس برای جلب نظر موافق امریکا و جلوگیری از خلع ید و ادامه کنترل خود بر تولید، فروش و قیمت‌گذاری نفت، به آچسن پیشنهاد تشکیل یک کنسرسیوم و واگذاری بخشی از سهام خود را داد تا سیاستگذاری نفت به دست ایران نیفتد؛ زیرا اگر ایران با ملی شدن می‌توانست نقشی در تعیین میزان تولید و زمان تولید پیدا کند، آن‌گاه قادر می‌شد بر قیمت جهانی نفت اثر گذارد و نفت را به میزان نیاز داخلی خود تولید کند؛ که در این صورت اقتصاد و صنعت انگلیس عملاً به مخاطره می‌افتاد.

خانم لمبتن، کارشناس برجسته مسایل سیاسی - اجتماعی ایران که در آن موقع وابسته مطبوعاتی سفارت انگلیس بود و به دلیل اقامت طولانی در ایران، زبان فارسی را به خوبی تکلم می‌کرد و با هواداران انگلیس روابط پنهانی داشت، در پاسخ به نظرخواهی محرمانه دستگاه جاسوسی کشورش که پرسیده بود آیا شرایط داخل ایران به گونه‌ای است که به‌ناچار باید با مصدق مصالحه کرد، به شدت پاسخ منفی داده و

نفت را در اختیار بریتانیا قرار داده بود، اجازه صدور نفت ایران را، حتی با قیمتی زیر قیمت جهانی، به خریداران نمی‌داد.

دکتر مصدق در گزارشی به مجلس سنا اعلام کرد چنانچه مدتی تامل و استقامت نشان داده شود انگلستان به ناچار به پذیرش شرایط ایران در قانون نه‌ماده‌ای تن خواهد داد. دکتر مصدق هرگاه از سوی متنفذین، ثروتمندان و طبقه حاکم تحت فشار قرار می‌گرفت، برای این که قدرت خود را به رخ آنان بکشد و نشان دهد که جای نگرانی نیست، حزب توده را در تنگنا قرار می‌داد. اما رفته‌رفته تظاهرات مردم در اعتراض به وضعیت موجود و از بین رفتن رفاه عمومی گسترش می‌یافت و آنان به تدریج دولت ایران و نیز ارتش آمریکا و انگلیس را مورد حمله و انتقاد قرار می‌دادند.

گره اصلی بحران اقتصادی کشور در واقع در ضعف پیش‌بینی‌های لازم و فقدان استراتژی در سیاست مبارزاتی دکتر مصدق علیه قدرت مسلحی مثل انگلیس نهفته بود. مضافاً اینکه، نخست‌وزیر نه تنها با انگلیس بلکه با آمریکا و شوروی نیز تمامی راه‌های مصلحه را مسدود کرده بود؛ زیرا مصدق فقط به نقطه انتهایی آرزوی خود، یعنی صرفاً به خلع ید و خروج

■ ■ ■ نخست‌وزیر (مصدق) به‌ویژه پس از بازگشت از آمریکا معتقد شده بود که با صبر و تحمل خواهد توانست قضیه نفت را با موفقیت به پایان رساند؛ غافل از این که وعده‌های اقتصادی و نرمش‌های سیاسی آمریکا عملاً باعث شد وی روند مبارزات را بیش از حد طولانی کند، در حالی که این امر کاملاً به نفع دشمن تمام شد؛ زیرا هر روز حلقه تحریم نفتی ایران تنگ‌تر می‌شد

انگلیس از صنعت نفت و خاک کشور نظر دوخته بود، بدون این که به پیامدهای اقدام مهم خود توجه اساسی کند و دریابد که پس از خلع ید، به‌عنوان مثال استخراج و فروش نفت با چه مشکلات احتمالی مواجه خواهد شد؛ بدین‌معناکه آیا کارشناسان و متخصصان ایرانی قادر هستند خودشان عملیات استخراج را سامان دهند و چنانچه انگلیس سیاست تحریم علیه ایران را به کار گیرد آیا از عهده این کار برخواهند آمد و یا بازار جهانی خریدار نفت ایران خواهد بود؟

دکتر مصدق نیز مثل هر دولت دیگری، وقتی که از تأمین نیازمندی‌های مردم عاجز شد، دیگران و از جمله روزنامه‌نگاران و نمایندگان مجلس را به وابسته بودن به خارج و کارشکنی و دامن زدن به بحران اقتصادی کشور متهم می‌کرد. البته این مسأله تاحدی صحت داشت؛ اما اولاً حتی خود مصدق هم بعدها پذیرفت که در پیش‌بینی‌هایش صرفاً به اظهار نظر کارشناسان اتکا کرده و دچار اشتباه شده بوده است، ثانیاً چرا باید

اعتماد را در نظر بگیرد.

در انتخابات دوره هفدهم که در روز بیستم بهمن‌ماه ۱۳۳۰ به پایان رسید، هم دربار و هم مجلسین و مردم از وضعیت ناگوار اقتصادی شکایت داشتند؛ به طوری که مجلس سنا دکتر مصدق را به مجلس احضار کرده و در مورد سیاست اقتصادی دولت از او توضیح خواست. نخست‌وزیر در اظهارات دفاعی خود اعلام کرد که مشکل اقتصادی کشور چیزی نیست که در زمان این دولت بروز کرده باشد؛ زیرا کسری بودجه در نظام مالی کشور سابقه طولانی دارد. ضمن آن که از شهریور ۱۳۲۰ مقدار کارکنان دولت سه برابر افزایش یافته‌است؛ و لذا معتقد بود که برای رهایی از سلطه استعمار و استثمار و کسب آزادی و استقلال لازم است که حاکمان و مردم از خود تحمل و شکیبایی نشان دهند.

از اواخر سال ۱۳۳۰ با ظهور نشانه‌های بحران اقتصادی در کشور، هم طبقه حاکم و ثروتمندان و هم مردم در خصوص به بن‌بست رسیدن مذاکرات با شرکت نفت، هیات‌های اعزامی آمریکا و انگلیس و نمایندگان بانک جهانی سخت نگران شده بودند. حتی انگلیس و به‌ویژه آمریکا بیم آن را داشتند که بحران اقتصادی موجب شود تا عناصر چپ (حزب

توده) از فقر و گرسنگی توده‌های کارگری بهره‌برداری سیاسی در جهت جلب نظر آنان به گرایش‌های کمونیستی کنند. از سوی دیگر مقامات حکومتی مخالف دکتر مصدق و نیز مقامات انگلیسی و آمریکایی از نارضایتی اقتصادی مردم خشنود بودند و حتی به آن دامن می‌زدند تا این بحران اقتصادی رفته‌رفته به بحران اجتماعی و شورش علیه نخست‌وزیر تبدیل شود.

اما نخست‌وزیر به‌ویژه پس از بازگشت از آمریکا معتقد شده بود که با صبر و تحمل خواهد توانست قضیه نفت را با موفقیت به پایان رساند؛ غافل از این که وعده‌های اقتصادی و نرمش‌های سیاسی آمریکا عملاً باعث شد وی روند مبارزات را بیش از حد طولانی کند، در حالی که این امر کاملاً به نفع دشمن تمام شد؛ زیرا هر روز حلقه تحریم نفتی ایران تنگ‌تر می‌شد؛ چون انگلیس باتوجه به امکاناتی که داشت، از جمله به پشتوانه قدرت ناوگان تجاری (نفت‌کش‌های غول‌پیکر) اش که تقریباً انحصار حمل و نقل دریایی

اظهار داشته بود که بایستی به جای مصلحه به تحلیل و تضعیف دائمی قدرت و محبوبیت داخلی مصدق از طریق تحریک و تحریص مخالفان داخلی پرداخت. خانم لمبتن همچنین اعتقاد داشت که دولت بریتانیا باید سعی کند با گرم کردن بازار شایعات و جوک‌ساختن علیه مصدق، به‌راه‌انداختن کمبود مصنوعی مواد غذایی و قحطی و شورش‌ها و ایجاد برخوردها در درون مجلس و خیابانها میان موافقان و مخالفان، دائماً مصدق را در حالت عصبانیت و نگرانی نگاه دارد. وی معتقد بود که به‌کارگیری این سیاستها زمینه طولانی شدن مبارزات و در پی آن نارضایتی، خستگی و ناامیدی مردم و بدبینی آنان را نسبت به نخست‌وزیر فراهم خواهد آورد.

خانم لمبتن پیشنهاد کرد همزمان با اجرای این سیاستها، بایستی آمریکاییها نیز متقاعد شوند که دستیابی به توافق با مصدق غیرممکن است. وی به وزارت خارجه کشورش اعلام کرد که آمریکاییها به دلیل فقدان اطلاعات در قلمرو روانشناسی اجتماعی ایران قادر به درک صحیح مسائل این کشور (ایران) نیستند. بنابراین انگلیس تصمیم گرفت با به‌اجرا آوردن استراتژی چانه‌زنی، مذاکرات را هرچه بیشتر طول دهد تا علاوه بر فراهم نمودن موجبات ناامیدی و عصبانیت دکتر مصدق و ایجاد اختلاف و دوری میان او و یارانش، مردم را نیز به یاس و دلمردگی و دوری از مصدق وادارد. انگلیس رفته‌رفته دیپلماسی گفت‌وگو و مذاکره را به دیپلماسی محرمانه و براندازی تبدیل کرد؛ و صرفاً در ظاهر و در محافل دیپلماتیک به حل بحران از طریق گفت‌وگو و اتخاذ شیوه‌های عادلانه اظهار تمایل می‌نمود. مذاکرات میانجیگرانه آمریکا با سفر هریمن، فرستاده ویژه ترومن، به تهران در تیرماه ۱۳۳۰ شروع شد، با ماموریت استوکنس ادامه یافت و سپس با مذاکرات شورای امنیت، دیوان داوری لاهه و مذاکرات واشنگتن پیشرفت کرد و بالاخره در اوایل سال ۱۳۳۲ با تصمیم‌گیری در کمیته مشترک براندازی انگلیس و آمریکا به پایان رسید. البته از اواخر سال ۱۳۳۰ انگلیسیها موفق شدند با اعمال فشار از طریق شرکت‌های نفتی آمریکا بر دولت ایالات‌متحده، این کشور را متقاعد کنند که باتوجه به شکست مذاکرات و به‌لحاظ لجاجت و یک‌دندگی دکتر مصدق، امکان هیچ‌گونه مصلحه‌ای با او وجود ندارد.

اعمال فشارهای اقتصادی علیه ایران

در مذاکرات بعدی میان انگلیس و آمریکا، دو کشور به این نتیجه رسیدند که وضعیت دکتر مصدق از نظر اقتصادی روزبه‌روز رو به وخامت می‌گذارد؛ بنابراین بایستی شاه را تحت فشار قرار داد تا از هم‌اکنون برای جانشینی او یک ژنرال ایرانی مورد

دولت چنان ضعیف عمل کند که زمینه‌های بروز بحران را فراهم سازد تا وابستگان به‌خارج امکان دامن زدن به آن را داشته باشند. در واقع مصدق تصور می‌کرد طرف جنگ او فقط انگلیس است و لذا آن کشور به‌زودی ناچار خواهد شد به قانون نه‌ماده‌ای او تن دهد؛ در حالی که امپریالیسم یک نظام جهانی در هم پیچیده و غیرقابل تفکیک است؛ به‌طوری‌که نمی‌توان با انگلیس دوست بود اما با آمریکا جنگید و یا برعکس. اگر ترومن در مقابل مصدق از خود نرمش نشان داد، در جهت رضایت و تأمین استقلال ایران نبود، بلکه او از این طریق می‌خواست از انگلیس امتیاز بگیرد و قدرت انحصاری بریتانیا بر حوزه‌های نفتی ایران را به نفع خود بشکند.

لذا گرچه اقدام دکتر مصدق فی‌حدنفسه قابل ستایش و تقدیر بود و گفته‌های وی در حضور نمایندگان دوره هفدهم در منزلش مبنی بر این که هر کشوری که بخواهد از زیر سلطه استعمار رها شود و به استقلال و حاکمیت ملی دست یابد، راه پر پیچ‌وخمی در پیش دارد و ناچار است سختیها را تحمل کند نیز

دکتر مصدق می‌توانست برای فرار از اتهامات امروری و دوری‌جستن از اتهام خودمحموری و خودخواهی، موضوع نفت را پس از شکست کامل مذاکرات به‌عهده مجلس شورای ملی گذارد تا مجلس به‌عنوان تجلی‌گاه اراده ملت درخصوص چگونگی حل بحران نفتی تصمیم گیرد، اما متأسفانه هرکس کوچکترین تمایلی به اتخاذ سیاست نرمش در این مساله از خود نشان می‌داد از سوی او به وطن‌فروشی و وابسته به‌اجنبی بودن متهم می‌شد.

دکتر مصدق که خود از سوی نمایندگان مجلس برای تصدی نخست‌وزیری انتخاب شده بود، از شاه تصدی وزارت جنگ را درخواست می‌کرد اما وقتی با پاسخ منفی روبرو شد در روز بیست‌وپنجم تیرماه ۱۳۳۱ استعفای خود را تقدیم شاه کرد و در روز بیست‌وهفتم تیر فرمان نخست‌وزیری احمد قوام (قوام‌السلطنه) صادر گردید. این واقعه نزدیک به دو حادثه سیاسی مهم دیگر رخ داد: یکی پیروزی حزب محافظه‌کار و نخست‌وزیری مجدد چرچیل؛ یعنی شخصی که شدیداً ضدکمونیست و معتقد بود در

■ ■ ■ مصدق تصور می‌کرد طرف جنگ او فقط انگلیس است و لذا آن کشور به‌زودی ناچار خواهد شد به قانون نه‌ماده‌ای او تن دهد؛ در حالی که امپریالیسم یک نظام جهانی در هم پیچیده و غیرقابل تفکیک است؛ به‌طوری‌که نمی‌توان با انگلیس دوست بود اما با آمریکا جنگید و یا برعکس. اگر ترومن در مقابل دکتر مصدق از خود نرمش نشان داد، در جهت رضایت و تأمین استقلال ایران نبود، بلکه او از این طریق می‌خواست از انگلیس امتیاز بگیرد و قدرت انحصاری بریتانیا بر حوزه‌های نفتی ایران را به نفع خود بشکند

کاملاً صحیح بود. اما بدون شک بخش بسیار مهمی از سیاستمداری نیز انعطاف‌پذیری است؛ درحالی‌که اظهارات اولیه مصدق در شروع مبارزاتش علیه انگلیس با سخنان او در واپسین روزهای صدارتش تفاوت چندانی نداشت و مردم و مجلس هیچ‌گونه آثاری از گشایش و بهبود شرایط طی دو سال‌ونیم حکومت وی مشاهده نکردند.

مصدق به‌اتکاء، چهل یا پنجاه نماینده جبهه ملی در مجلس و عامه مردم طرفدار خود که قاعدتاً درک سیاسی ضعیفی حداقل نسبت به روند سیاست بین‌المللی داشتند، روی انتظارات خود در مقابل انگلیس پافشاری می‌کرد. این پافشاری به‌حدی فراتر از حد معمول ادامه یافت که میان نزدیکان او نیز اختلاف بروز کرد و مردم نیز رفته‌رفته از کنار او پراکنده شدند.^{۱۱} در اوج محبوبیت دکتر مصدق، مجلس سنا هیچ‌وقت نمی‌توانست به خود اجازه دهد که نخست‌وزیر را استیضاح یا استنطاق کند، اما این کار در اواخر سال ۱۳۳۰ صورت گرفت. درحالی‌که

صورت مماشات با دکتر مصدق حزب توده قوی‌تر و زمینه نفوذ شوروی در ایران برای کسب امتیاز نفت شمال بیشتر خواهد شد و دیگر این که در آمریکا نیز حزب جمهوریخواه با سرکارآمدن یک ژنرال جنگ جهانی دوم - آیزنهاور به جای ترومن - ریاست‌جمهوری را در اختیار گرفت. این دو حزب معمولاً در مسائل بین‌المللی دیدگاه‌هایی نزدیک به هم دارند و لذا این دو حادثه قطعاً به زیان دکتر مصدق تمام شد.

چرچیل در نخستین اقدام، کلیه داراییهای ایران نزد بانکهای انگلیس را توقیف کرد و فروش لوازم و تجهیزات نفتی به ایران را، چه از سوی کشورش و چه از سوی دولتهای دوست، ممنوع نمود. او به کارکنان انگلیسی و تمام اتباع دولتهای مشترک‌المنافع و از جمله استرالیا و کانادا - که همچنان در زمینه استخراج نفت با ایران همکاری می‌کردند - اطلاع داد که دریافتی آنان از ایران قابل تبدیل به بوند نخواهد بود؛ علاوه‌براین، پرداخت وام بیست‌وپنجمیلیونی

بانک صادرات - واردات آمریکا به ایران نیز با توطئه و دسیسه انگلیس مسکوت ماند. انگلستان پس از تحریم نفتی ایران به تمام دولتها و از جمله به شوروی اعلام کرد که چون تاسیسات و تجهیزات و سرمایه‌ها متعلق به این کشور است و ایران به‌طورغیرقانونی اقدام به مصادره این اموال نموده، لذا هر دولتی که به خرید نفت ایران اقدام کند، علیه او سیاست تحریم اقتصادی اعمال خواهد شد.^{۱۱} در پی این تحریم، دکتر مصدق «اقتصاد بدون نفت» را به اجرا گذاشت و سیاست ریاضت اقتصادی را در پیش گرفت؛ که همزمان امواج نارضایتی عمومی نیز گسترش یافت؛ به‌طوری‌که حقوق کارمندان کاهش یافت، هزینه‌های تشریفاتی از جمله ماموریت‌های داخلی و خارجی و پرداخت هر نوع اضافه‌کار ممنوع گردید، طرح‌های عمرانی متوقف شد. علاوه‌براین، مصدق ناچار شد به بانک مرکزی دستور دهد تا به چاپ اسکناس اقدام کند. باین‌حال، تمام این اقدامات گرچه فشار اقتصادی بر دکتر مصدق را افزایش داد، اما موجب سقوط او نشد.

طراحی کودتا توسط انگلیس

سقوط مفتضحانه احمد قوام^{۱۲} در روز خونین سی‌ام تیر ۱۳۳۱ و انتصاب مجدد دکتر مصدق به نخست‌وزیری سه نتیجه مهم داشت:

۱- افزایش قدرت سیاسی و نظامی او؛ زیرا عملاً مشخص شد که قوام به اندازه او محبوبیت و قدرت ندارد و او در قلمرو سیاستگذاری ایران در آن مقطع بی‌رقیب است. مضافاً این که واگذاری وزارت جنگ و اختیار ریاست ستاد مشترک ارتش به او، جایگاه وی را در حوزه نظامی تثبیت کرد. اما باین‌همه نخست‌وزیر محبوب نتوانست از این موقعیت استثنایی بهره‌گیری مطلوب کند؛ زیرا او بآنکه می‌توانست با اقدام به سامان‌دهی سیاسی طرفداران خود در یک حزب قدرتمند و تغییر ساختار نظامی ارتش و ایجاد یک شاخه نظامی در حزب، در واقع یک سازمان مقاومت در مقابل کودتاجیان ایجاد کند، دست به چنین کاری نزد.

۲- در مقابل محبوبیت دکتر مصدق، ناتوانی شاه، مجلسین و آمریکا و انگلیس در میان مردم و محافل قدرت و تشکلهای سیاسی قطعی شد.

۳- پیروزی مجدد دکتر مصدق از یک‌سو انگلیس و آمریکا را دچار یاس کرد و از سوی دیگر در برابر سرسختیهای او راهی جز اقدام نظامی باقی نماند. کاردار انگلیس در ملاقات با لویی هندرسون، سفیر آمریکا در تهران، گفت: خودبزرگ‌بینی مصدق در حال تغییر و تبدیل به بی‌ثباتی روانی او و سردرگمی اوضاع سیاسی - اقتصادی است. کاردار به هندرسون هشدار داد که دولت متبوع خود را آگاه کند که فقط



تیراگر

یک کودتا قادر است ما را از این بن بست نجات دهد. در فردای سی ام تیر ۱۳۳۱، یعنی یک روز پس از سقوط احمد قوام، وزارت دفاع انگلیس از وابسته نظامی خود در تهران خواست تا روحیه و شرایط نیروهای مسلح ایران و میزان وفاداری آنان را نسبت به شاه و در صورت برخورد میان او و دکتر مصدق، توانایی آنان را برای انجام یک کودتا به دقت بررسی و گزارش کند. وابسته نظامی که قبلاً گزارش داده بود که یونیفورم پوشهای ارتش چنان مورد تنفر هستند که مردم در خیابان به رویشان آب دهان می اندازند، اینک در گزارش جدید خود فوراً چهار رهبر احتمالی برای کودتا را معرفی کرد که در میان آنان نام ژنرال فضل الله زاهدی به چشم می خورد. او در گزارش خود اعلام کرد که بازنشسته کردن صدوسی و شش نفر از امرای ارتش توسط مصدق موجب ناخشنودی افسران ارشد شده و آنان به دلیل این که مورد تحقیر قرار گرفته اند، برای هرگونه همکاری علیه مصدق آماده هستند.^{۱۳}

انگلیس تصمیم داشت کودتای آینده را با همکاری شاه و به نام او سامان دهد؛ زیرا شاه بیش از پدرش دارای خوی نظامیگری بود و بر تمام مراحل و مراتب نیروهای نظامی و انتظامی شخصاً نظارت می کرد. از سوی دیگر پس از واقعه سی ام تیر، از آنجا که ارتش در مقابل مردم مجبور به عقب نشینی به پادگانها شده و در واقع شکست را پذیرفته بود و مهمترین که تصدی وزارت جنگ از سوی فردی غیر نظامی نیز بدنه ارتش را ناخشنود ساخته بود، در نتیجه زمینه برای طرفداری نظامیان از شاه و علاقه به ایجاد روابط پنهانی با او از سوی فرماندهان ارشد گسترش یافت.

تا این مرحله گرچه انگلیس زمینه روانی کودتا را در ایران و حتی در محافل سیاسی - نظامی آمریکا فراهم آورده بود، ولی نتوانسته بود طرح جامع کودتا را با هماهنگی محافل قدرت داخلی تهیه کند. از طرف دیگر ترومن به عنوان کسی که تئوری بازدارندگی و مهار کمونیست را وضع کرده بود، قصد نداشت آشکارا در امور داخلی ایران دخالتی کند که نارضایتی و تحریک شوروی را در پی داشته باشد.

با انتخاب آیزنهاور در آبان ۱۳۳۱، دیپلماسی تفاهمی ترومن جای خود را به دیپلماسی تهاجمی آیزنهاور داد و انگلیس برای کودتا امیدوارتر شد. شرکت نفت نمایندگی فروش خود را در آمریکا انحصاراً به خانواده دالس واگذار کرد و جان فاستر دالس، وزیر امور خارجه آیزنهاور، و برادرش آلن دالس، رئیس سازمان مرکزی اطلاعات سیا (C.I.A)، نیز در ازای این اقدام انگلیس، زمینه ورود آمریکا را به کودتا مهیا کردند.

آیزنهاور در همان هفته های اول ورود به کاخ سفید با آنتونی ایدن، وزیر خارجه چرچیل، ملاقات و درباره قضیه ایران گفت و گو کرد. یک هفته بعد، ایران بحران

نفتی را از طریق مذاکره با کریمت روزولت، برادرزاده فرانکلین روزولت و نماینده سیا در خاورمیانه و ایران، دنبال کرد. اما نتیجه مذاکرات میان مقامات سیاسی - امنیتی انگلیس و آمریکا در نهایت به چراغ سبز آمریکا منجر شد تا اصطلاحاً «جنگ عادلانه» را علیه دکتر مصدق به راه اندازند.

انگلستان نقشه کودتا را تحت عنوان «عملیات چکمه» تدارک دیده بود و امریکان نیز پروژه «بدامن» را که در سال ۱۹۴۸ علیه احزاب کمونیست منطقه از جمله حزب توده تهیه شده بود، به کار گرفت و سپس عملیات چکمه و بدامن با هم ادغام شد و پروژه آژاکس را به وجود آورد؛ با این تفاوت که آمریکا با نهادهای قدرت در ایران ارتباط کمتری داشت اما در مقابل انگلیس به دلیل قدمت استعماری تقریباً با تمام محافل صاحب نفوذ مثل دربار، ارتش، مجلس، ایلات و عشایر، بوروکراتهای مدرن و نیز از طریق برادران رشیدین با بازار و اراذل و اوپاش از یک ارتباط سازمانی قوی برخوردار بود. در واقع شبکه اطلاعاتی - جاسوسی انگلیس هدایت عملیات کودتا را به عهده داشت؛ چنان که انگلیس حتی به تنهایی نیز قادر بود چنین کار مهمی را نهایی کند اما به دو دلیل اصرار داشت که آمریکا را نیز به این بازی وارد کند و حتی پشت سر این کشور پنهان شود:

۱- اولاً انگلیس قادر نبود بدون دخالت آمریکا همچنان به تسلط خود بر منابع نفتی ایران ادامه دهد؛ زیرا در پایان جنگ جهانی دوم انگلیس در برخورد با کمونیستهای یونان به دلیل ناتوانی اقتصادی و ضعف نظامی قادر به ادامه جنگ نبود و لذا رسماً از آمریکا درخواست کرد تا اداره یونان را بر عهده گیرد. مضافاً این که بریتانیا پس از جنگ برای بازسازی کشور

از آمریکا درخواست وام کرد و به این ترتیب مرکز قدرت جهانی از لندن به واشنگتن منتقل شد.

نقش انگلیس در کودتا قطعاً تعیین کننده بود؛ زیرا این کشور به دلیل حضور طولانی در ایران صاحب نیروهای متخصص در کلیه امور ایرانیان بود، از جمله لین بیمن دیپلمات مسئول میز ایران که از اواخر سال ۱۳۱۰ در وزارت امور خارجه متصدی امور سیاسی ایران بود و در سقوط رضاشاه نیز نقش مهمی ایفاء کرد، نورمن دربی شایر نیز از اعضاء کهنه کار دستگاه جاسوسی و مسلط به زبان فارسی و سرهنگ جفری ویلمز که از سال ۱۳۰۰ در داخل و خارج از ایران مستقیماً با جریانهای سیاسی - اجتماعی ایران مرتبط بود و خصوصاً روبین زاهنر وابسته مطبوعاتی و متخصص در عرفان اسلامی و زبانهای شرقی و خانم پروفیسور لمبتن کارشناس در زمینه تاریخ و ادبیات ایران بود.

اما انگلیس با گماردن نیروهای پس مانده جنگ جهانی دوم به سرعت دست به کار تاسیس شبکه جاسوسی در کلیه سطوح نیروهای مسلح ایران شد. مستشاران انگلیسی با هدایت افسران محافظه کار و غیرملی و ژنرالهای آریستوکرات از جمله سرلشکر حسن ارفع، سرتیپ تیمور بختیار، سرهنگ هدایت الله گیلاتشاه و خصوصاً سرهنگ حسن اخوی، رئیس رکن دوم (ضد اطلاعات)، در مشاغل حساس وزارت جنگ که تصدی آن با دکتر مصدق بود اولاً ارتش را از وجود افسران ملی و متمایل به چپ پاکسازی کردند. وظیفه مستشاران و افسران وابسته به انگلیس این بود که گزارشهای روزانه و مهم ارتش را به پایگاه جاسوسی انگلیس در قبرس مخابره کنند.

خلاصه‌ای از آن گزارش‌ها به ستاد کودتا در لندن ارسال می‌شد تا توسط کارشناسان کودتا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. قطعاً امریکا از داشتن این چنین امکاناتی در ایران محروم بود. بنابراین کرمیت روزولت به سفره چیده شده کودتا دعوت شد تا صرفاً فرمان عملیات را صادر کند.

اما شبکه سیاسی بریتانیا در کلیه سطوح تصمیم‌گیری از جمله دربار و مجلسین و حتی در اداره نخست‌وزیری و درون جبهه ملی ریشه دوانیده بود. این شبکه از یک طرف اطلاعات و اخبار مهم سیاسی را جمع‌آوری می‌کرد و از سوی دیگر فضای ضدتبلیغاتی علیه دکتر مصدق و زمینه‌سازیهایی روانی کودتا را فراهم می‌نمود. نیروهای سیاسی داخلی، از جمله ارنست پرون، دوست دوران تحصیل شاه در سوییس و از یاران مقیم دربار، آمد و رفتها و گفت‌وگوهای خصوصی دربار را با همکاری سلیمان بهبودی، رئیس کل تشریفات دربار، و شاهپور ربیورتر، گزارشگر روزنامه تایمز و معلم زبان انگلیسی ثریا، به ستاد کودتا در سفارت انگلیس مخابره می‌کردند. اطلاعات مربوط به فضای روزنامه‌نگاری و ایجاد جو ناامنی و شایعه‌سازی توسط سیدضیاء طباطبایی مدیر روزنامه اراده ملی و علی دشتی مدیر روزنامه رعد جمع‌آوری و به سفارت اعلام می‌شد. البته روزنامه‌های دیگری مثل داد، آتش و فرمان نیز با سیدضیاء همکاری می‌کردند. هزینه روزنامه‌ها را برادران (سه برادر) رشیدیان پرداخت می‌کردند که نمایندگی انحصاری برخی کالاهای انگلیسی را در ایران برعهده داشتند.

جاسوسان انگلیسی برای روز مبادا حتی با رهبران ایلات و عشایر نیز مذاکرات و پیمانهای جدید منعقد کردند؛ چنان‌که بخشی از ایل بختیاری، به‌عنوان شرکاء نفتی انگلیس در جنوب، اعلام کردند با ده‌هزار تفنگ چی سواره آماده خدمت‌گذاری هستند.

پس از مذاکرات و دیپلماسی گسترده مقامات امنیتی بریتانیا و امریکا با مقامات حاکمه ایران و فراهم آوردن تدارکات و تمهیدات کودتا، کودتاگران در پی آلترناتیوی بودند که ضرورتاً بایستی نظامی باشد. این شخص سرلشکر فضل‌الله زاهدی بود.^{۱۴} او نه تنها افسر لایق و خوشنامی نبود، بلکه دو برگ خیانت در پرونده سیاسی خود داشت؛ یکی این‌که وی نخستین وزیرکشور دولت مصدق بود (۱۳۳۰) و دیگری این‌که وی در جنگ جهانی دوم از طرفداران و احتمالاً جاسوسان آلمانی در ارتش به‌شمار می‌رفت؛ چنان‌که به همین جرم پس از جنگ توسط نیروهای انگلیسی همراه با چندین نفر از شخصیت‌های مشهور دستگیر و مدتی در اردوگاه سلطان‌آباد (اراک) زندانی شد؛ اما اینک در خدمت اهداف سیاسی - نظامی بریتانیا قرار گرفته بود. او افسر لافزن، پرمدها و

خودفروشی بود که اینک ادعا می‌کرد چون مملکت با خطر فروپاشی مواجه شده، تصمیم گرفته است برای نجات کشور از هرگونه جانفشانی دریغ نکند.

اما شاه از این انتخاب ناراضی بود؛ زیرا زاهدی را افسری ماجراجو و بی‌پرنسیب می‌دانست و مدعی بود زاهدی در آینده می‌تواند حتی تهدیدی علیه خود او باشد. بنابراین با ضمانت انگلیس، زاهدی استعفانامه‌ای بدون تاریخ و امضاء شده به شاه داد و در مقابل، شاه موافقت کتبی خود را به کودتاجیان ابلاغ کرد؛ ولی از صدور فرمان سلطنتی برای برکناری دکتر مصدق خودداری کرد تا در صورت شکست کودتا جای انکار داشته باشد؛ لذا سرهنگ جفری ویلمز مجبور شد امضاء شاه را زیر حکم برکناری دکتر مصدق جعل کند.

وقتی سناریوی کودتا با کارگردانی بریتانیا از هر جهت مهیا شد، در ماههای منتهی به کودتا، موج جدید و سازمان‌یافته جنگ روانی و تبلیغاتی با هدف تضعیف هرچه‌بیشتر موقعیت مصدق به راه افتاد. از جمله به شایعه‌همکاری پنهانی دکتر مصدق با رهبران حزب توده و تصمیم او مبنی بر سکولاریزه کردن جامعه در پی گسترش تمایلات ناسیونالیستی دامن زده شد. همچنین کودتاگران با خرید کلان مواد غذایی و انبار کردن آن، پایتخت را با کمبود مواد خوراکی روبرو کردند.

استراتژی بریتانیا از یک سو طولانی کردن فرآیند مذاکرات به منظور سردرگمی و عصبانیت و کاهش محبوبیت دکتر مصدق و گسترش موج ناامیدی در جامعه و از سوی دیگر، به‌راه‌انداختن موج بی‌ثباتی اجتماعی بود. در پی این استراتژی به سرعت تسلیحات فراوانی میان ایلات و عشایر و پول بین اراذل و اوباش توزیع شد. یک گروه مسلح از افسران بازنشسته هوادار زاهدی، سرلشکر محمد افشار طوس رئیس شهرنای دکتر مصدق را از منزلش دزدیدند و چند روز بعد جسد شکنجه شده او را در گردنه تلو (نزدیکی لواسان) پیدا کردند. این حادثه ضمن این‌که لطمه بزرگی به حیثیت دکتر مصدق وارد کرد، نشان داد که دولت او تاچه‌حد آسیب‌پذیر است؛ به‌گونه‌ای که رئیس نیروی انتظامی او به‌راحتی ترور می‌شود و با این‌که تاچه‌حد شبکه جاسوسی و اطلاعاتی دشمن در دستگاه حکومتی او نفوذ کرده‌است.

این عمل تروریستی فضایی از رعب و وحشت و نیز احساسی دال بر قدرتمندی دشمن را در جامعه ایجاد کرد. سپس شایعاتی منتشر شد که برخی دیگر از مقامات مسئول کشور و از جمله خود دکتر مصدق در لیست ترور قرار گرفته‌اند. به دنبال این شایعات موج بی‌ثباتی و اعتراض علیه دولت در درون خود دولت به راه افتاد. به‌طوری‌که دکتر مصدق مجبور شد دفتر کارش را از نخست‌وزیری به منزل منتقل کند.

انگلیسیها این آدم‌ربایی را به حزب توده نسبت دادند و شایع کردند برنامه‌ای برای ترور نخست‌وزیر در حال شکل‌گیری بوده که توسط افسران ضداطلاعات ارتش کشف و خنثی شده است. علاوه بر این حوادث که در جامعه اضطراب عمومی و ناامیدی ایجاد می‌کرد، عوامل وابسته به انگلیس نیز به دکتر مصدق هشدار دادند که وی هیچگونه نظارت و تسلطی بر نهادهای زیرمجموعه خود به‌ویژه در وزارت جنگ ندارد.

روزنامه‌های داخلی به نقل از جراید انگلیسی و امریکایی مطالبی منتشر کردند حاکی از این‌که حزب توده در جبهه ملی نفوذ کرده و اعضاء اصلی جبهه و دولت از جمله دکتر حسین فاطمی، وزیر امور خارجه، عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری، و مهدی آذر، وزیر معارف، از دکتر مصدق بریده و جذب حزب توده شده‌اند. آنها حتی شایع کردند که دکتر مصدق برای جلوگیری از کودتای احتمالی، به شوروی و حزب توده نزدیک شده و مذاکراتی میان مقامات دو کشور صورت گرفته و قرار است حزب توده برای به‌دست‌گرفتن قدرت به یک شورش مسلحانه دست بزند. باتوجه‌به این‌که حزب توده سازمان‌یافته‌ترین تشکل سیاسی - نظامی کشور بود و از بیست هزار عضو وابسته و صدوده هزار هوادار و نیز شاخه نظامی قدرتمند و صاحب نفوذ در ارتش و پلیس برخوردار بود احتمالاً هم می‌توانست دست به شورش انقلابی بزند؛ منتها مردم ایران به دلیل تمایلات عمیق دینی هیچ‌گاه اجازه پیروزی به کمونیست‌ها را نمی‌دادند.

بنابراین ادامه سیاست منفعلانه دکتر مصدق راهی جز کودتا باقی نگذاشت؛ درحالی‌که اگر مصدق از همان روزهای نخست تصدی خود و درک عدم موفقیت راهکارهای دیپلماتیک، به آموزش نظامی هواداران خود اقدام می‌کرد و به موازات ارتش یک نیروی مقاومت ملی را ایجاد می‌کرد، به احتمال بسیار زیاد می‌توانست با طرح یک اولتیماتوم مدت‌دار پیش‌دستی کرده و در واقع به یک کودتای انقلابی دست بزند؛^{۱۵} اما خوی اشراف‌منشانه و نیز ارادتی که او به سلطنت (البته از نوع مشروطه) داشت، مانع او در انجام این اقدام می‌شد.

شروع عملیات کودتا

سرانجام عملیات طراحی‌شده کودتا در آخرین ساعات بیست و چهارم مردادماه ۱۳۳۲ به اجرا درآمد. سرهنگ نعمت‌الله نصیری، فرمانده گارد سلطنتی، با دراختیار داشتن یک نفر بر زرهی، شش افسر ورزیده و دو کامیون سرباز در نیمه‌شب به خانه سرتیپ ریاحی رئیس ستاد مشترک و چند تن از وزراء یورش برد و آنان را دستگیر کرد. نصیری بلافاصله برای ابلاغ فرمان تقلبی عزل نخست‌وزیر به منزل دکتر مصدق واقع در خیابان کاخ (فلسطین) رفت. او دستور داشت در صورت مقاومت، نخست‌وزیر را نیز دستگیر کند. هم‌زمان

گروهی از افسران گارد خطوط تلفن بازار را قطع کرده و مراکز اصلی و دولتی و نیز دفتر مرکزی ستاد مشترک را تصرف کردند. پس از آن، سرلشکر زاهدی با حمایت یک کاروان تانک ایستگاه رادیو را اشغال کرد تا فرمان نخست‌وزیری خود را که از شاه گرفته بود به اطلاع مردم برساند.

منزل دکتر مصدق توسط سرهنگ علی دفتری، خواهرزاده مصدق، حفاظت می‌شد و این در حالی بود که فرماندهی اصلی کودتا علیه مصدق را نیز سرلشکر محمد دفتری برعهده داشت که به‌رغم ارتباط فامیلی با دکتر مصدق مخفیانه با سلطنت‌طلبان و انگلیس همکاری می‌کرد. کودتاجیان با توجه به آرایش نظامی‌شان و زیر نظر داشتن امکانات نظامی نخست‌وزیر و نیز توافقشان با برخی از رهبران احزاب سیاسی مبنی بر آن که در روز بیست و پنجم مرداد از آمدن به خیابانهای تهران خودداری کنند، پیش‌بینی می‌کردند که به‌سرعت قدرت را به دست خواهند گرفت. همه‌چیز به‌خوبی پیش می‌رفت تا اینکه یکی از افراد گارد سلطنتی - که احتمالاً از اعضای حزب توده بود - رهبران این حزب را از نقشه کودتا آگاه کرد. بلافاصله موضوع به اطلاع دکتر مصدق رسید. سرتیب ریاحی قوای کمکی را به منزل نخست‌وزیر اعزام کرد و سرهنگ نصیری دستگیر شد. دکتر مصدق فرمان عزل خود را دغ‌لکارانه اعلام کرد و با این استدلال که شاه نمی‌تواند این فرمان را امضاء کند آن را نادیده گرفت. او می‌گفت شاه اختیار قانونی عزل نخست‌وزیر را ندارد. در واقع نخست‌وزیری مصدق را اجلاس مشترک مجلسین پیشنهاد کرده و شاه نیز بنا به این پیشنهاد مجلسین فرمان نخست‌وزیری او را صادر کرده بود.

دکتر مصدق پس از کودتای ناموفق در ملاقات با هندرسون^{۱۴} سفیر آمریکا در تهران اعلام کرد که طبق قانون اساسی مجلس حق انتخاب نخست‌وزیر را دارد. بنابراین او تا شروع به کار مجلس بعدی (مجلس هجدهم) بر سر کار باقی خواهد ماند. سرتیب ریاحی پس از شکست کودتا تعدادی از افراد سرشناس از جمله ارنست پرون، سلیمان بهبودی، باتملقلیچ و سرهنگ نصیری را دستگیر کرد. زاهدی به یکی از پادگانهای تهران پناهنده شد و شاه با یک هواپیمای خصوصی به بغداد فرار کرد. کریمیت روزولت، مجری کودتا، هنگامی که با روحیه شکست خورده عوامل خود روبرو شد، اعلام کرد هرکس از شکست و ناامیدی صحبت کند تیرباران خواهد شد. در واقع تفاوت یک سیاستمدار واقع‌گرا با یک سیاست‌پیشه آرمانگرا به هنگام اتخاذ چنین تصمیماتی معلوم می‌شود؛ در حالی که مصدق به سیاست‌نگاهی فضیلت‌مآبانه یا افلاطونی داشت.

بنابراین می‌بینیم در شرایطی که دکتر مصدق و نظامیانش شدیداً دچار تشنگی و عدم ثبات شده‌اند، کریمیت روزولت، علیرغم شکست اولیه، پروژه دوم کودتا

را به اجرا می‌گذارد.

کودتای دوم در واقع با حقه هندرسون به دکتر مصدق به پیروزی رسید؛ به این صورت که سفیر در ملاقات خود با نخست‌وزیر به او گفت که دولت شما نمی‌تواند در حالی که مردم در خیابانهای تهران شعار «امریکایی‌ها خانه‌ات برگرد» را سر می‌دهند و شهروندان امریکایی از هیچ‌گونه امنیتی برخوردار نیستند از امریکا انتظار کمک (وام) داشته باشند. بنابراین دستور فرمایید مردم به خانه‌هایشان برگردند و کنترل و برقراری امنیت شهر را ارتش در دست گیرد. این فریب در مصدق اثر کرد و او از همان جا به سرتیب ریاحی فرماندار نظامی تهران دستور داد تا خیابانهای شهر را از وجود مردم که اکثر آنها طرفدار دکتر مصدق بودند (اعم از توده‌ای یا جبهه ملی) تخلیه کند. حتی دکتر مصدق شخصاً طی اطلاعیه‌ای از هواداران جبهه ملی و رهبران حزب توده و سایر احزاب سیاسی خواست تا به خانه‌های خود برگردند. به این ترتیب شهر خالی از جمعیت شد و ارتش سلطنت طلب شهر را محاصره کرد و مراکز اصلی از جمله رادیو را اشغال نمود و کودتا با حمله بعد از ظهر به خانه دکتر مصدق و زد و خورد چندساعته با گارد نخست‌وزیری به پایان رسید.

در واقع دکتر مصدق مغفول قول پرداخت وام از سوی امریکا شد به این امید که شاید با بحران اقتصادی مقابله کند، در حالی که این عمل عجولانه و غیر مسئولانه دکتر مصدق کودتاجیان را مستحق پیروزی کرد. ■

پی‌نوشت‌ها

* استاد دانشگاه شهید بهشتی.

۱- روزنامه نیویورک تایمز، در آوریل ۲۰۰۰م گزارش سیا درباره کودتای بیست‌هفتم مرداد ۱۳۳۲ را پس از چهل و پنج سال منتشر کرد.

۲- در سال ۱۳۳۸ شرکت نفت انگلیس و ایران بزرگترین پالایشگاه جهان، دومین صادرکننده نفت خام و سومین ذخائر نفتی جهان را در ایران صاحب بود. این شرکت بیست و چهار میلیون پوند مالیات و نود و دو میلیون پوند درآمد ارزی به خزانه انگلیس ارایز می‌کرد و هشتاد و پنج درصد سوخت مورد نیاز ناوگان دریایی بریتانیا را تأمین می‌نمود. اکثر این سودها به سهامداران در انگلیس و نیز به سرمایه‌گذاری در کویت، عراق و اندونزی اختصاص می‌یافت.

۳- شرکت از این موضع وارد شد که ایران باید از این که مردمش به‌خاطر حضور مأموران انگلیسی شرکت در ایران متمدن می‌شوند، خرسند باشد. مضافاً این که شرکت میبالت هفتگی در ایران سرمایه‌گذاری کرده و پیلانها را به شهرهای پررونق تبدیل کرده است و هفتاد و پنج هزار شغل ایجاد نموده که بیش از هفتاد هزار آن را ایرانیها در دست دارند و تسهیلات رفاهی مثل بیمارستان، جاده، اسکله، استخراج، سینما و ... در مناطق نفتی ساخته است. این ادعاها در حالی مطرح می‌شد که اولاً انگلیس اقتصاد ایران را به حوزه لیره استرلینگ وابسته کرده بود و ثانیاً فروش نفت به ایران برای مصرف داخلی به قیمت جهانی و نه به قیمت هزینه تولید داخلی محاسبه می‌شد که تفاوت این دو قیمت بسیار بالا بود. ثالثاً مقامات کمپلی از ارائه دفاتر شرکت به حساب‌سازان ایرانی خودداری می‌کردند و با استفاده از این پنهان‌کاری، سهم ایران را بر اساس محاسبات استخراج و فروش خود محاسبه می‌کردند. رابعاً شرکت در منطقه خود دولتی در دل دولت مرکزی به‌وجود نداشت؛ به‌طوری که نمایندگان مجلس، فرمانداران و مقامات نظامی و انتظامی از طرف شرکت تعیین و تأیید می‌شدند.

۴- در مهرماه ۱۳۳۶ مجلس قانونی را به تصویب رساند که دولت را مکلف می‌کرد در کلیه مواردی که حقوق ملت ایران در زمینه منابع ثروت کشور، اعم از زیرزمینی و غیره به‌ویژه در حوزه نفت جنوب، مورد تصبیح واقع شده‌است، مذاکرات و اقدامات لازم را بعمل آورد و مجلس را از نتیجه آن مطلع کند.

ایران معاصر

این قانون در واقع قرارداد الحاقیه ۱۹۳۳ را که حقوق ملی ایران را تصبیح کرده بود، کان‌لم‌یکن اعلام می‌کرد که نقطه شکل‌گیری بحران نفتی بود.

۵- آرامکو تلخیص حروف اول Arabian - American Co می‌باشد. ۶- معلوم نیست که علت خودداری رزم‌آرا از اعلان این پیشنهاد چه بوده است؛ چرا که شرکت حتی پرداخت پنج میلیون لیره وام را نیز به دولت ایران به دلیل خشکسالی ۱۳۳۹ پیشنهاد کرده بود که این هر دو مورد پس از کودتا در گزارش نورمان کمپ (Norman Kemp) ، خبرنگار روزنامه تایمز، در سپتامبر ۱۹۵۲ مطرح شد. این عمل رزم‌آرا موجب نگرانی و خصومت انگلیس نسبت به وی شد؛ زیرا نماینده شرکت در ایران در همان موقع اعلام کرده بود که نمی‌داند چرا نخست‌وزیر بر مکتوم‌نگامداشتن پیشنهاد پنجاه - پنجاه انگلیس اصرار دارد.

۷- البته زغلول پاشا در سال ۱۹۲۷ فوت کرد ولی بریتانیا در سال ۱۹۲۶ تعهد کرد که بیست سال پس از انعقاد قرارداد مذکور نیروهای نظامی خود را از سواحل رود نیل خارج خواهد کرد و اداره کانال را به ارتش مصر خواهد سپرد و لذا بیست سال بعد، یعنی در سال ۱۹۵۶، عبدالناصر کانال را رلساً ملی اعلام کرد.

۸- در سفر هرمین و هیات همراه او به تهران، حزب توده تظاهرات گسترده‌ای را در مخالفت با این سفر به راه انداخت؛ چنان که درگیری پلیس با هواداران حزب توده بیست کشته و دویست زخمی برجای گذاشت. این حوادث هر روز بر قدرت حزب توده می‌افزود.

۹- دکتر مصدق در ملاقات با نمایندگان دوره هفدهم گفت: کمپانی قبل از خلع ید سالانه سی و دو میلیون تن نفت استخراج می‌کرد و ما پیش‌بینی کردیم کارشناسان ما حداقل می‌توانند سالانه پنج میلیون تن استخراج کنند اما این رقم نیز صورت نگرفت. دکتر مصدق تصور می‌کرد که می‌تواند از کارشناسان خارجی بهره بگیرد، در صورتی که این امکان نیز جزو تحریم اقتصادی قرار گرفت.

۱۰- یکی از نمادها و نمایشی کاهش محبوبیت دولت، فروش نفتی اوراق قرضه ملی بود. نخست‌وزیر در اواخر سال ۱۳۳۰ در بحبوحه بحران اقتصادی، اوراق قرضه ملی را منتشر کرد اما بعداً اعلام کرد: اوراق قرضه را جز معبودی از متمکنین، انتخابی خریدند که به هیچ‌وجه استطاعت مالی نداشتند.

دکتر مصدق با استناد به اصول قانون اساسی اعلام کرد که شاه بایستی سلطنت کند نه حکومت. نخست‌وزیر غیر از تقاضای تصدی وزارت جنگ خواهان عزل و نصب رئیس ستاد مشترک نیز بود.

۱۱- یک فروند کشتی بنام «فرورزی» که حمل نهندتن نفت ایران به مقصد ایتالیا بود توسط کشتیهای جنگی انگلیس روده و به بندر عدن برده شد. ایران از بابت این معامله هشت هزار دلار دریافت کرده بود که ناچار شد این مبلغ را دوباره به خریدار بازگرداند.

۱۲- احمد قوام به‌عنوان سیاستمدار با سابقه و کهنه‌کار، شدیداً با سیاست خارجی و انعطاف‌ناپذیری دکتر مصدق مخالف بود. وی از ورود امریکا به صحنه سیاستهای ایران به‌عنوان نیروی سوم طرفداری می‌کرد؛ یعنی طرفدار سیاستی بود که از اواخر دوره قاجار شروع شد.

۱۳- گزارش روزنامه نیویورک تایمز از مقاله بیروند ابراهامیان به ترجمه جعفر خیرخواهان برگرفته شده است.

۱۴- زاهدی قبل از وزارت، رئیس کل شهربانی کشور در اولین دوره نخست‌وزیری دکتر مصدق بود.

۱۵- جمال عبدالناصر که بارها از مقام دکتر مصدق تجلیل کرده و حتی نام خیابانی را به اسم دکتر مصدق گذاشته بود، پس از کودتا طی یلخاندستی به سفارت امریکا اعلام کرد که این واقعه هیچ مغایرتی با منافع امریکا ندارد. جان فاستر دلس در ملاقات با او گفت: اگر مصر با اسرائیل مذاکرات صلح را آغاز کند امریکا در ساخت سد اسوان و بازسازی مصر کمک خواهد کرد. اما ناصر گفت که نمی‌تواند با اسرائیل صلح کند ولی قول می‌دهد که او ابتدا به سوی اسرائیل اسلحه نکشد. دلس مذاکرات را ترک کرد و مشغول توطئه‌چینی علیه ناصر شد. ناصر تهدید کرد که اگر امریکا به دسیسه‌های خود ادامه دهد او مصر را به جبهه شوروی خواهد کشاند و همین‌طور هم شد و ناصر اولین قرارداد خرید اسلحه را با چک اسلواکی امضاء کرد و خروشنجف عملیات ساختمانی سد اسوان را افتتاح نمود.

۱۶- این ملاقات در روز بیست‌هفتم مرداد، دو روز پس از شکست کودتا و یک روز قبل از پیروزی کودتای بیست‌هفتم مرداد اتفاق افتاد. معلوم نیست به چه دلیل دکتر مصدق با عامل کودتا ملاقات و مذاکره کرده‌است. بعداً متن مذاکرات در هفته‌نامه تایم منتشر شد. سوال اصلی هندرسون از دکتر مصدق این بود که بانوجه به دستور فرمان عزل او توسط شاه یعنی توسط همان کسی که فرمان نخست‌وزیری او را صادر کرده است، آیا او هنوز هم خود را نخست‌وزیر می‌داند، نکته جالب تر این که سفیر عمداً چند هفته قبل از کودتا تهران را ترک کرده بود تا موقع کودتا در تهران نباشد اما به محض شنیدن خبر شکست کودتا به تهران آمد و در فرودگاه از طرف پسر دکتر مصدق و فرمانده گارد نخست‌وزیری مورد استقبال قرار گرفت. رک به روزنامه نیویورک تایمز، در مقاله ابراهامیان.